بررسی

دریک بل؛ پدرخوانده نظریه انتقادی نژاد

آدام کیروش . ترجمه: امیررضا گلایی

در دوران حیات هر ایده بزرگی، لحظه‌ای فرامی‌رسد که آن ایده دیگر به متفکری که مبدع آن بوده تعلق ندارد و بدل می‌شود به ملک عمومی. امروز، نظریه انتقادی نژاد در حال چنین تغییر و تحولی است. وقتی این تعبیر در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نقل زبان شد، توصیفی بود از آثار محققانی همچون دریک بل، ریچارد دلگادو و کیمبرلی کرنشا؛ محققانی که بحث‌هایی دقاق در باب آنارشان در دانشگاه در جریان بود، اما خارج از دانشگاه چندان به گوش کسی نخورده بود. اما در سال گذشته، نظریه انتقادی نژاد به مرکز بحث‌های سیاسی آمریکا بدل شده است.

دلگادو و چین استفانیک در کتابشان «مقدمه‌ای بر نظریه انتقادی نژاد»، سیاه‌های از چند فرضیه اصلی این نظریه را پیش‌روی ما قرار می‌دهند، ازجمله اینکه «نژادپرستی امری عادی است، نه غیرعادی» و اینکه نژادپرستی «اهداف مهمی را برای گروه غالب تأمین می‌کند، هم اهداف روانی و هم مادی» که منظور گروه سفیدپوستان است. در سال‌های اخیر، به لطف فعالیت‌های جنبش «جان سیاهان مهم است»، این ایده‌ها وارد جریان اصلی فکری شده‌اند؛ فرایندی که با تعدادی از موارد مهم خشونت پلیس علیه سیاه‌پوستان تسریع پیدا کرد. ضمن اینکه پروژه ۱۶۱۹ نیویورک‌تایمز/ و کتاب پرفروش رابین دی‌انجلو، «شکنندگی سفیدپوست‌ها» و ابراهیم ایکس کندی، «چگونه می‌توان یک ضدنژادپرست بود» هم در این امر بی‌تأثیر نبود. نظریه انتقادی نژاد ضامن رد برخی مدارس و نهادهای آموزشی نیز مبنای برنامه‌های درسی قرار گرفته است.

این نظریات اکنون بدل شده‌اند به هدف اصلی کنشگری محافظه‌کارانه. در سپتامبر ۲۰۲۰ دولت ترامپ یادداشتی صادر کرد که در آن از ادارات دولتی خواسته بود هرگونه آموزش بر اساس «نظریه انتقادی نژاد» را «متوقف» کنند؛ چون این امر معادل بود با آموزش اینکه «ایالات متحده ذاتا کشوری شرور و نژادپرست» است. امسال، قانون‌گذاران و هیئت‌های امنای مدارس در بسیاری از ایالت‌ها پیشنهادهایی ارائه داده‌اند مبنی بر ممنوعیت آموزش نظریه انتقادی نژاد در مدارس، ازجمله هیئت امنای مدارس دولتی فلوریدا که چنین رویکردی را در ابتدای این ماه در پیش گرفت.

آمریکایی‌هایی که با نظریه انتقادی نژاد از طریق مخالفان این نظریه آگاه شده‌اند از کسانی که این نظریه را از طریق نظریه‌پردازان آموخته‌اند، بسیار بیشترند. ظاهرا گرینی هم از این امر نیست؛ چون نوشته این نظریه‌پردازان؛ عمدتا برای محققان نوشته شده بود. اما حداقل می‌توان گفت یکی از اثمار مهم در این زمینه برای عموم فایل فیلم‌تر است؛ یعنی «جهره‌های در انتهای جاده» که کتابی است از دریک بل در سال ۱۹۹۲؛ کسی که اغلب به‌عنوان پدرخوانده نظریه انتقادی نژاد توصیف می‌شود.

بل در سال ۲۰۱۱ درگذشت. اما واکنش به آثارش گویی وضعیت محافظه‌کاران امروزی را پیش‌بینی می‌کند. در کتاب «جهره‌ها»، او زائر داستانی را با مقاله‌نویسی ترکیب می‌کند تا حس شدید بدبینی خود را نسبت به «مانداری قوی نژادپرستی» که عنوان فرعی کتاب نیز هست، به خواننده منتقل کند. افکار بل اندر مبعضی بر برخی از تاثیرگذارترین پژوهشگران امروز به باز نوار داشته است؛ افرادی مثل تاناشی کوتز و میشل الکساندر.

دریک بل در سال ۱۹۳۰ در پیتسبورگ متولد شد و پس از خدمتش در نیروی هوایی به‌عنوان وکیل در اداره حقوق ملی دادگستری آیزنهاور مشغول به کار شد. در سال ۱۹۵۹ وقتی او کفته شد که اغلب به‌عنوان پدرخوانده نظریه انتقادی نژاد توصیف می‌شود.

بل در دوران حیاتش در ایالت متحده بسیار مبارزه می‌کرد تا بر آن بیم دارند؟ برقراری عدالت برای سیاه‌پوستان آمریکایی می‌شود با اینکه نبرد دیگر به متفکری که مبدع آن بوده تعلق ندارد و بدل می‌شود به ملک عمومی. امروز، نظریه انتقادی نژاد در حال چنین تغییر و تحولی است. وقتی این تعبیر در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نقل زبان شد، توصیفی بود از آثار محققانی همچون دریک بل، ریچارد دلگادو و کیمبرلی کرنشا؛ محققانی که بحث‌هایی دقاق در باب آنارشان در دانشگاه در جریان بود، اما خارج از دانشگاه چندان به گوش کسی نخورده بود. اما در سال گذشته، نظریه انتقادی نژاد به مرکز بحث‌های سیاسی آمریکا بدل شده است.

دلگادو و چین استفانیک در کتابشان «مقدمه‌ای بر نظریه انتقادی نژاد»، سیاه‌های از چند فرضیه اصلی این نظریه را پیش‌روی ما قرار می‌دهند، ازجمله اینکه «نژادپرستی امری عادی است، نه غیرعادی» و اینکه نژادپرستی «اهداف مهمی را برای گروه غالب تأمین می‌کند، هم اهداف روانی و هم مادی» که منظور گروه سفیدپوستان است. در سال‌های اخیر، به لطف فعالیت‌های جنبش «جان سیاهان مهم است»، این ایده‌ها وارد جریان اصلی فکری شده‌اند؛ فرایندی که با تعدادی از موارد مهم خشونت پلیس علیه سیاه‌پوستان تسریع پیدا کرد. ضمن اینکه پروژه ۱۶۱۹ نیویورک‌تایمز/ و کتاب پرفروش رابین دی‌انجلو، «شکنندگی سفیدپوست‌ها» و ابراهیم ایکس کندی، «چگونه می‌توان یک ضدنژادپرست بود» هم در این امر بی‌تأثیر نبود. نظریه انتقادی نژاد ضامن رد برخی مدارس و نهادهای آموزشی نیز مبنای برنامه‌های درسی قرار گرفته است.

این نظریات اکنون بدل شده‌اند به هدف اصلی کنشگری محافظه‌کارانه. در سپتامبر ۲۰۲۰ دولت ترامپ یادداشتی صادر کرد که در آن از ادارات دولتی خواسته بود هرگونه آموزش بر اساس «نظریه انتقادی نژاد» را «متوقف» کنند؛ چون این امر معادل بود با آموزش اینکه «ایالات متحده ذاتا کشوری شرور و نژادپرست» است. امسال، قانون‌گذاران و هیئت‌های امنای مدارس در بسیاری از ایالت‌ها پیشنهادهایی ارائه داده‌اند مبنی بر ممنوعیت آموزش نظریه انتقادی نژاد در مدارس، ازجمله هیئت امنای مدارس دولتی فلوریدا که چنین رویکردی را در ابتدای این ماه در پیش گرفت.

آمریکایی‌هایی که با نظریه انتقادی نژاد از طریق مخالفان این نظریه آگاه شده‌اند از کسانی که این نظریه را از طریق نظریه‌پردازان آموخته‌اند، بسیار بیشترند. ظاهرا گرینی هم از این امر نیست؛ چون نوشته این نظریه‌پردازان؛ عمدتا برای محققان نوشته شده بود. اما حداقل می‌توان گفت یکی از اثمار مهم در این زمینه برای عموم فایل فیلم‌تر است؛ یعنی «جهره‌های در انتهای جاده» که کتابی است از دریک بل در سال ۱۹۹۲؛ کسی که اغلب به‌عنوان پدرخوانده نظریه انتقادی نژاد توصیف می‌شود.

بل در دوران حیاتش در ایالت متحده بسیار مبارزه می‌کرد تا بر آن بیم دارند؟ برقراری عدالت برای سیاه‌پوستان آمریکایی می‌شود با اینکه نبرد دیگر به متفکری که مبدع آن بوده تعلق ندارد و بدل می‌شود به ملک عمومی. امروز، نظریه انتقادی نژاد در حال چنین تغییر و تحولی است. وقتی این تعبیر در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نقل زبان شد، توصیفی بود از آثار محققانی همچون دریک بل، ریچارد دلگادو و کیمبرلی کرنشا؛ محققانی که بحث‌هایی دقاق در باب آنارشان در دانشگاه در جریان بود، اما خارج از دانشگاه چندان به گوش کسی نخورده بود. اما در سال گذشته، نظریه انتقادی نژاد به مرکز بحث‌های سیاسی آمریکا بدل شده است.

دلگادو و چین استفانیک در کتابشان «مقدمه‌ای بر نظریه انتقادی نژاد»، سیاه‌های از چند فرضیه اصلی این نظریه را پیش‌روی ما قرار می‌دهند، ازجمله اینکه «نژادپرستی امری عادی است، نه غیرعادی» و اینکه نژادپرستی «اهداف مهمی را برای گروه غالب تأمین می‌کند، هم اهداف روانی و هم مادی» که منظور گروه سفیدپوستان است. در سال‌های اخیر، به لطف فعالیت‌های جنبش «جان سیاهان مهم است»، این ایده‌ها وارد جریان اصلی فکری شده‌اند؛ فرایندی که با تعدادی از موارد مهم خشونت پلیس علیه سیاه‌پوستان تسریع پیدا کرد. ضمن اینکه پروژه ۱۶۱۹ نیویورک‌تایمز/ و کتاب پرفروش رابین دی‌انجلو، «شکنندگی سفیدپوست‌ها» و ابراهیم ایکس کندی، «چگونه می‌توان یک ضدنژادپرست بود» هم در این امر بی‌تأثیر نبود. نظریه انتقادی نژاد ضامن رد برخی مدارس و نهادهای آموزشی نیز مبنای برنامه‌های درسی قرار گرفته است.

این نظریات اکنون بدل شده‌اند به هدف اصلی کنشگری محافظه‌کارانه. در سپتامبر ۲۰۲۰ دولت ترامپ یادداشتی صادر کرد که در آن از ادارات دولتی خواسته بود هرگونه آموزش بر اساس «نظریه انتقادی نژاد» را «متوقف» کنند؛ چون این امر معادل بود با آموزش اینکه «ایالات متحده ذاتا کشوری شرور و نژادپرست» است. امسال، قانون‌گذاران و هیئت‌های امنای مدارس در بسیاری از ایالت‌ها پیشنهادهایی ارائه داده‌اند مبنی بر ممنوعیت آموزش نظریه انتقادی نژاد در مدارس، ازجمله هیئت امنای مدارس دولتی فلوریدا که چنین رویکردی را در ابتدای این ماه در پیش گرفت.

آمریکایی‌هایی که با نظریه انتقادی نژاد از طریق مخالفان این نظریه آگاه شده‌اند از کسانی که این نظریه را از طریق نظریه‌پردازان آموخته‌اند، بسیار بیشترند. ظاهرا گرینی هم از این امر نیست؛ چون نوشته این نظریه‌پردازان؛ عمدتا برای محققان نوشته شده بود. اما حداقل می‌توان گفت یکی از اثمار مهم در این زمینه برای عموم فایل فیلم‌تر است؛ یعنی «جهره‌های در انتهای جاده» که کتابی است از دریک بل در سال ۱۹۹۲؛ کسی که اغلب به‌عنوان پدرخوانده نظریه انتقادی نژاد توصیف می‌شود.

بل در سال ۲۰۱۱ درگذشت. اما واکنش به آثارش گویی وضعیت محافظه‌کاران امروزی را پیش‌بینی می‌کند. در کتاب «جهره‌ها»، او زائر داستانی را با مقاله‌نویسی ترکیب می‌کند تا حس شدید بدبینی خود را نسبت به «مانداری قوی نژادپرستی» که عنوان فرعی کتاب نیز هست، به خواننده منتقل کند. افکار بل اندر مبعضی بر برخی از تاثیرگذارترین پژوهشگران امروز به باز نوار داشته است؛ افرادی مثل تاناشی کوتز و میشل الکساندر.

دریک بل در سال ۱۹۳۰ در پیتسبورگ متولد شد و پس از خدمتش در نیروی هوایی به‌عنوان وکیل در اداره حقوق ملی دادگستری آیزنهاور مشغول به کار شد. در سال ۱۹۵۹ وقتی او کفته شد که اغلب به‌عنوان پدرخوانده نظریه انتقادی نژاد توصیف می‌شود.

بل در سال ۲۰۱۱ درگذشت. اما واکنش به آثارش گویی وضعیت محافظه‌کاران امروزی را پیش‌بینی می‌کند. در کتاب «جهره‌ها»، او زائر داستانی را با مقاله‌نویسی ترکیب می‌کند تا حس شدید بدبینی خود را نسبت به «مانداری قوی نژادپرستی» که عنوان فرعی کتاب نیز هست، به خواننده منتقل کند. افکار بل اندر مبعضی بر برخی از تاثیرگذارترین پژوهشگران امروز به باز نوار داشته است؛ افرادی مثل تاناشی کوتز و میشل الکساندر.

دریک بل در سال ۱۹۳۰ در پیتسبورگ متولد شد و پس از خدمتش در نیروی هوایی به‌عنوان وکیل در اداره حقوق ملی دادگستری آیزنهاور مشغول به کار شد. در سال ۱۹۵۹ وقتی او کفته شد که اغلب به‌عنوان پدرخوانده نظریه انتقادی نژاد توصیف می‌شود.

نظریه انتقادی نژاد چیست و چرا نژادپرستان از آن بیم دارند؟

حمید دباشی . ترجمه: خسرو آقایی

مرتبط با آموزش‌های راجع به «نظریه انتقادی نژاد»، «امتیازات نژادی سفیدپوستان» یا هر اقدام آموزشی یا تبلیغی که می‌آموزد یا از آن چنین بر می‌آید که (۱) ایالات متحده آمریکا ذاتا کشوری نژادپرست یا خبیث است و یا (۲) این یا آن نژاد یا قومیت ذاتا نژادپرست یا خبیث است، اقدام کنند». که این‌طور اگر حقیقت را بگویید و ریشه‌های ساختاری نژادپرستی در این کشور را افشا کنید، به دردسر می‌افتید و دولت فدرال سراغتان می‌آید. البته استفاده از امکانات دولت فدرال و قدرت عظیم آن برای آنکه سروته هرگونه اندیشیدن انتقادی را هم آورند، با ترامپ شروع نشد. نزدیک به دو دهه پیش، صهیونیست‌های آمریکایی از همین تاکتیک برای به‌محاکمه‌کشاندن و خاموش‌کردن صدای منتقدان اسرائیل در دانشگاه‌های ایالات متحده آمریکا استفاده کردند. آماج حملاتشان در آن زمان اوارد سعید و تحقیقات دانشگاهی انتقادی مرتبط با وی بود. مایکل گلدبرگ در ویبسایت Salon شرح می‌دهد که در اکتبر ۲۰۰۳ مجلس نمایندگان ایالات متحده آمریکا «با رای مخفی اکثریت نمایندگان لایحه‌ای را به تصویب رساند که بنا بر آن می‌شد دانشکده‌های مطالعات پس‌المللی را ملزم ساخت با پشتیبانی بیشتری از سیاست خارجه آمریکا نشان دهند یا رسک محرومیت از تأمین مالی فدرال را بپذیرند. تصویب این لایحه متعاقب چند جلسه رسیدگی در تابستان آن سال به انجام رسید. در آن جلسات، اعضای کنگره به شهادتی درخصوص تأثیر مخرب ادوارد سعید فقید در دانشکده‌های مطالعات خاورمیانه - که قلمروهای بسته آمریکاستیزی فرومایه توصیف می‌شدند - گوش سپردند».

همان نیروهایی که تلاش کردند تحقیقات دانشگاهی مرتبط با ادوارد سعید را ممنوع کنند - و نه‌تنها این برنامه‌ها بلکه هر شکلی از اندیشه انتقادی را که افشاکننده ریشه‌های بی‌عدالتی بنیادین هستند که آمریکا و جهان را زمین‌گیر ساخته است- حال توجه‌شان به نظریه انتقادی نژاد معطوف شده است. نظریه انتقادی نژاد، که ایده‌اش از مدت‌ها پیش وجود داشته است، بر آن است تا نیروهای اجتماعی بنیادینی که طرح نژادپرستی را ریخته‌اند افشا کرده و برچیند، بی‌آنکه اجازه دهد نژادپرستی به کنش‌های منفرد نژادپرستانه که نمودهای روزانه‌اش را در امثال ترامپ، نتانیاهو، ماکرون یا بوریس جانسون می‌بینیم، تقلیل یابد.

ریشه‌های عمیق‌تر اندیشیدن انتقادی

لیس کزاره که نظام‌های حقوقی، سیاسی و حتی آموزشی، در زمره نیروهای ایدئولوژیک دست‌اندرکار ابقای ساختار طبقاتی یک جامعه‌اند. البته بسیار پیش از نظریه انتقادی نژاد وجود داشته است و «شناختاندن دست‌کم به ایده «هژمونی» نزد نظریه‌پردازان مارکسیست برجسته ایتالیایی، آنتونیو گرامشی و پیش از او به نوشته به‌یادکار مارکس در باب «ایدئولوژی آلمانی» بازمی‌گردد.

می‌توان شناختگان را در نیچه بی‌گرفت و بسیار پیش از آن در مواجهه ماتلزدنی تراسیماخوس با سقراط در نخستین دفتر جمهور افلاطون که در آن تراسیماخوس به کسانی که بر کرسی «عدالت» به‌عنوان اراده قدرتمندان، استدلال‌های سقراط را بر هم می‌زند.

منظور آنچه‌ای که نظریه انتقادی نژاد مشغول‌اند نه مبدع اندیشیدن انتقادی‌اند و نه نخستین کسی که آن را برای کالبدشکافی نژادپرستی به خدمت گرفته‌اند. اهمیت نظریه انتقادی نژاد در این بر خاص از تاریخ آمریکا به این است که یک روند هست خیزشی رخ می‌دهد، چون از مرهش تهدید احساس کرده و رفتارهای مبتنی بر دیرهم‌دهد. امروزه در این مرحله‌نشینی که با نه ایالات متحده آمریکا می‌شناسیم، دقیقا همین انتقاد درحال رخ‌دادن است. مکرر پیش می‌آید که آدم در این مرزوبوم غرب چشم باز کند و ببیند که این مرحله‌نشینی ذاتا نژادپرست، بر سر یک کلمه، یک شعار، یا هر چیز دیگری که در نظرشان مست کرد مثل ملتی جادویی، اسطوره‌های خاستگاه‌شان را ناگهان و برای همیشه مشروعیت‌زدایی کند، بنای خود را بیاد گذاشته‌اند. مورد این نظریه «انتقادی نژاد» است که البته با علاقه ویلسون‌گونه غریبی که فرهنگ جوامع مستعمره‌نشین، یعنی فرهنگ مردمانی که از دوردست‌های جهان می‌آیند و بر ساکنین اصلی قلمروی پهناور با کوچک غلبه می‌کنند و دولتی پادگانی حول خود تشکیل می‌دهند، امراض و انسان‌گیری‌های دیرپا و زائل‌نشدنی در خود دارد. نه اینکه مردمان انگلیس، فرانسه، ترکیه، هند یا چین معضلات دیرپای خود را نداشته باشند، دارند اما معضلاتشان خاستگاه‌های دیگری دارد.

یکی از کارهایی که از مستعمره‌نشینان سر می‌زند این است که جان رفتار می‌کنند که کویی خود. ساکنین بومی سرزمین‌هایی‌اند که با خشونت فتح کرده‌اند و بر آنها که پس از خودشان می‌آیند، داغ «مهاجر» می‌زند. مشغول تاریخ‌نگاری غریب و نقطه‌خواهانه‌ای می‌شوند تا خود و جهان را قانع سازند که دعوی‌شان بر سرزمینی که ربوده‌اند برحق است. این مستعمره‌نشینان که خوب می‌دانند خاستگاه‌هایشان چه اندازه نوپدید است، هرگاه در آگاهی انتقادی از کیستی‌ها و چیستی‌ها در سرزمینی که مدعی تملک انحصاری‌اش هست خیزشی رخ می‌دهد، خود را در معرض تهدید احساس کرده و رفتارهای مبتنی بر دیرهم‌دهد. امروزه در این مستعمره‌نشینی که با نه ایالات متحده آمریکا می‌شناسیم، دقیقا همین انتقاد درحال رخ‌دادن است. مکرر پیش می‌آید که آدم در این مرزوبوم غریب چشم باز کند و ببیند که این مستعمره‌نشینان ذاتا نژادپرست، بر سر یک کلمه، یک شعار، یا هر چیز دیگری که در نظرشان مست کرد مثل ملتی جادویی، اسطوره‌های خاستگاه‌شان را ناگهان و برای همیشه مشروعیت‌زدایی کند، بنای خود را بیاد گذاشته‌اند. مورد این نظریه «انتقادی نژاد» است که البته با علاقه ویلسون‌گونه غریبی که به خفف‌نگاری دارند نامش را CRT گذاشته‌اند. درحال‌حاضر CRT به چشمان‌کفرگویی است، دشنام است، تازه‌ترین هجمه‌ای است که به تصوری که از خودشان دارند و به «سرزمین مادری»شان، وارد آمده است. خب این نظریه انتقادی نژاد دقیقا چیست؟ اهمیتی هم ندارد که چیست. همان چیزی است که دونالد ترامپ می‌گوید. معنای بدی دارد. معنایش این است که سفیدپوست‌ها در خطرند. معنایش این است که اگر آمریکایی‌ها باز دیگر ترامپ، یا جمهوری‌خواه دیگری به همین اندازه مرتجع و نژادپرست را به ریاست‌جمهوری انتخاب نکنند، سیاه‌پوست‌ها، لاتین‌ها، فمینیست‌ها، مارکسیست‌ها، یهودی‌ها، مسلمان‌ها و اوتجنسی‌ها و همه آن کمونیست‌های بی‌خدا می‌آیند و کشورشان را تصرف می‌کنند. نظریه انتقادی نژاد - یک مکتب فکری که نهادهای ایالات متحده آمریکا را ذاتا نژادپرست و نهادهایی می‌داند که ماهیتا برای تداوم‌بخشیدن به برتری سفیدپوست‌ها بنا شده‌اند - اگر به خاطر ترامپ و جنگ‌افروزی متعصبانه تمام‌عیارش برای ایالات متحده در دود رفته باشد، یک مشغولیات دائمی‌اش که کلمه‌ای باقی می‌ماند. البته امروزه نظریه انتقادی نژاد با موضوع بحث در آمریکا بدل شده است. صرفا به این خاطر است که ترامپ تصمیم گرفته به آن حمله کند؛ چراکه نژادپرستی چراغ‌بادبزه او و هوادارانش را افشا می‌کرده است.

از نظریه پساساختمی به نظریه انتقادی نژاد

در سپتامبر ۲۰۲۰ که ترامپ در اغلب نطق‌سخنی‌ها از جو بایدن عقب مانده، «اداره مدیریت و بودجه» فرمانی به این شرح صادر کرد: «به همه دفاتر دستور داده می‌شود برای شناسایی هرگونه فیلم‌برداری جاسوسی در هر جوامع آمریکا، به ما گفته شد که این انتقام جویی بود. به ما گفته شد که او به نظرش می‌خواست به پایگاه‌های نظامی‌ما از آن سعودی و سرزمین‌های مسلمان برچینیم.

این چیزی است که من فکر می‌کنم. به کمانم مسئله سر بگرد مرد بود. مردان خشمگین. او و دیگر شورشیان تا همان زمان هم به زانو درآوردن یکی و دو ابرقدرت جهان -اتحاد شوروی- کار ناممکنی کرده بودند. این ضربه‌ای مرگبار به خرس روسی بود و تنها ۹ ماه بعد دیوار برلین فرو ریخت و کار کرملین ساخته شد. بن‌لادن مسئله‌ای شورو آمد و روحیه‌اش بسیار بالا رفت. پس چرا آخرین توجهی نباشد و ابرقدرت باقی‌مانده را کلا منفرض نکند؛ ایالات متحده‌ای به نام آمریکا!

این به آن معنا نیست که بگویم او یک نظام اعتقادی خلوجلی (bonkers) بنادکرا و راهبرد سیاسی خوب‌طراحی‌شده نداشت. اما این فقط راهبری بود که به او که آن عادت نداشتیم و از نوع حمله به کشورهای دیگر از راه‌های معمول نبود. برنامه‌های او برای غارت و سرقت منابع طبیعی ما نداشت. او فقط در پی آن بود که ما را ورشکسته سازد. مالی، سیاسی و معنوی کند و شمار بیشتری از ما را بکشد و ما را وادارد که رؤیای آمریکایی‌مان را یک تابو کنیم.

او همچنین می‌خواست ارتش ما را اخته کند و به دنیا نشان دهد که مردان عرشنشینی که حتی یک چت جنگنده یا یک بالگرد یک‌هاوک یا یک قوطی حلبی نایالم هم به نام خود ندارند، می‌توانند ما را شکست دهند. او می‌دانست ناتوان‌ساختن ما آسان است؛ چون تمام چیزی که داشتیم «ارت‌ویورت و حسابی دخلت و می‌آورم»ا بود.

او می‌دانست که باورهای ما برخلاف باورهای مذهبی عضوش، همه حرف و نمایش است. او می‌دانست فقط اغلب فقط یک دروغ بزرگ است: «همسایه خود را دوست بدارید» مادامی که مانند شما مسلمه باشد.» «آخرین نفر در صف ۴۰۰ میلیون در فقر) نخستین نفر» خواهد بود و «ایلان ماسک» و «مارک زاکربرگ»ها «آخر خواهد بود». هاه! هرگز. «متبرک باد سلطه‌آوران». مادامی که جلسی منبتک و ادوارد اسموندن نباشد.» «به کرسنگان عاد دهید» (افزایشی در میزان کوین غذا از ۱۹۶۲ تا هفته پیش نبود. هفته پیش).

اکثریت آمریکایی‌ها دیگر به کلیسا نمی‌روند. پس، یکی به نفع ما. هم بنیادگرایان و مؤمنان راستین خود را دریابم، اما کسی اینجا دیگر تعظیم نمی‌کند و پای اسقف را نمی‌بوسد یا کشیش مالونی را فوش نمی‌کند؛ اما مذهب برای بسیاری بسیار بالا رفت. پس چرا آخرین توجهی نباشد و ابرقدرت باقی‌مانده را کلا منفرض نکند؛ ایالات متحده‌ای به نام آمریکا!

بن‌لادن می‌خواست کسه بگویم او یک نظام اعتقادی خلوجلی (bonkers) بنادکرا و راهبرد سیاسی خوب‌طراحی‌شده نداشت. داشت. اما این فقط راهبری بود که به او که آن عادت نداشتیم و از نوع حمله به کشورهای دیگر از راه‌های معمول نبود. برنامه‌های او برای غارت و سرقت منابع طبیعی ما نداشت. او فقط در پی آن بود که ما را ورشکسته سازد. مالی، سیاسی و معنوی کند و شمار بیشتری از ما را بکشد و ما را وادارد که رؤیای آمریکایی‌مان را یک تابو کنیم.

بن‌لادن و دستاش نابغه‌های دیوانه‌ای بودند. او می‌دانست که آن چه‌ها فروهمی‌ریزند. بعضا به این دلیل که یک مهندس معمار و ساختمان بود و بخشی به این سبب که می‌دانست آن ساختمان‌ها احتمالا از آهن قراضه ساخته شده‌اند. منظورم این است که ایران (سامه بن‌لادن) یک پیمانکار درست‌وحسابی بود؛ خانواده‌اش بزرگ‌ترین سازندگان ساختمان‌های بزرگ در خاورمیانه بودند و هشت نفر از هواپیماربان او در ۱۱ سپتامبر مدرجه مهندسی داشتند! به کمانم، خلبانان آنجا یک باز برای نیروی هوایی سعودی بروز انجام داده بودند. آنها کاری را که با جان خودشان انجام دادند. در بازی‌های پیدنوبی شبیه‌سار در آریونا و بین توقف‌ها در کلوب استریپ‌تیز نیاموختند (رئیس‌جمهور پایین اخیرا اعلام کرد که اسناد طبقه‌بندی‌شده مربوط به سعودی را منتشر می‌کند. ببینیم و تعریف کنیم).

اما این روایت علم غیب بن‌لادن است: او چگونه می‌دانست؟ ۳۰ سال‌ها را آغاز می‌کنیم و در آن می‌مانیم و پسران و دختران جوان خود را در محراب مجتمع نظامی-صنعتی‌مان قربانی می‌کنیم؟

بوش پیش‌ترها شوروری‌های مثل «بهتر است با آنها بجنگیم تا در اینجا!» گفته بود. آخرش مطمئن شد که کار برعکس بود. بن‌لادن ما را به جنگ در آنجا کشید؛ بن‌لادن توانست ما را در آنجا بکشد.

او چگونه می‌دانست تا لیرلین‌ها را برای جنگ با یک آدم بیمار دیالیزی هزینه می‌کنیم که پس از رسیدن دیدن سربازان ما به افغانستان آنجا را ترک کرده بود؟ یک تهدید توروریستی، آن‌قدر بزرگ که وجود نداشت! بوم!

وی از کجا می‌دانست ما قانونی گذرانده‌ایم که حقوق مقدس برآمده از قانون اساسی‌مان را زیر پا می‌گذارد و آن را قانون میهن‌پرستانه می‌نامیم؟ وی چگونه می‌دانست ما دستگاه‌های فیلم‌برداری جاسوسی در هر کوشه‌ای از بوت در موتنانا از فوت مایرز در فلوریدا کار می‌کنارایم. اما نه حتی یکی در جاده عمده آبوت‌آباد پاکستان- «محفیانه» وی؟

وی چگونه می‌دانست که ما تریلیون‌ها دلار را برای چیزی می‌سوزانیم که کلاه‌های ماگا (مخفف عبارت «Make America Great Again» که طرفداران ترامپ بر سر می‌گذارند) اعلام می‌کردند. اما ما خوب بودیم. ما دست‌کم بیشتر ما. سعی می‌کنیم خوب باشیم. البته مردم سیاه و رنگین‌پوست می‌دانند که این حرف کمل حقیقت ندارد. البته که ممکن است تنها مجبور باشند خود را حفظ کنند و با همان‌طور رفتار کنند که ما با آنها می‌کنیم. نگران نباشید سیدمردان. ما ۳۴۰ میلیون و خرده‌ای اسلحه در خانه‌هایمان داریم! همین ما را برای مدتی حفظ می‌کند.

حقیقت تلخ این است که ما هرگز رخصت این را به خود نمی‌دهیم که با دو تهدید تروریستی راستین بجنگیم: ۱- سرمایه‌داری نظام اقتصادی‌ای که ۹۹ درصد از زنان و دختران متنفر بود، اما شرط می‌بندم عاشق شکلات با طعم نعناع بود.

وی چگونه می‌دانست ما این‌قدر دغدغه او را داریم -آن‌قدرکه به‌طور کسترده و بی‌رحمانه‌ای نیازهای مردم خود را فراموش می‌کنیم و آنها را از مراقبت‌های بهداشتی ارزانی محروم می‌کنیم- و به‌جای آن خاهه‌ایشان را آنها می‌کنیم؟ ببینید تقلید یا نه.

آیا وقتی برای آن سه هزار کشته بود که افغانستان را در مدت ۲۰ سال اشغال کردیم؟ منظورم این است که وی کل کنین بابا، علی روزها از این سه هزار نفرها در همه‌کوری کرونا از دست دادیم و کسی هم نمی‌آید نام‌شان را هرساله در وقتی مراسم بادبود بخواند. و نخیر، ما به بازار فروش خفاش در ووهان حمله نمی‌کنیم. یعنی، امیدوارم که نکنیم.

نه دوستان. مسئله چیز دیگری است. بن‌لادن دست ما را خوانده بود. کشتن وی و انحلال القاعده، ممکن است به این مفهوم باشد که ما پیروز شدیم. اما وی در عین حرمی می‌تواند تمره کار خود را ببیند. ما دشمن خوی وی، در نابسامانی به سر می‌بریم و بدجد از خود جنگیم. شبح خشت همه‌روزه ما ماست. مردان، مردان خشمگین. اکنون این حرف را دست آورده‌اند که اکثریت خنثستی را به زایمدن برخلاف میلشان وادار کنند، برخدانی از بود تولد که اکنون نظری از خود نخواهند داشت. خفه شود و مواد بفروشید! مواد بفروشید!! از بردکان گفتم. مالکان آمریکا زهرهترک شده‌اند؛ زیرا به اندازه کافی کارگران برده در ۲۰۲۱ ندارند و کارگران از بازخشت به سر کار برای دستمزدهای چندرغاز در شرایط کووید که ممکن است آنان را بکشد، در می‌زنند. باری! از اجبار محتمل کارگران کارهای ضروری به رفتن سر کار و انجام کارهای نکبتی‌ای با جیز دیگر. بن است آن نمایشی که برای آنها ترتیب دادیم. خود قهرمانان!

اسامه. آیا حالا دنک خنث شد؟ ما هرگز به آن «بزرگی»ای نیستیم که بن‌لادن می‌خواست کند. ما هرگز به آن «ایمنت زادیوم» نمی‌رسیم؟ «زادیوم»ی و بی‌نیمچیلیون‌ی‌خانمان و میلیون‌ها نفر دیگر با خانه‌های مصادره بانکی شده و خانواده‌های بیرون رانده‌شده و «امنیت»ی که اکثریت آمریکایی‌ها به برکت آن از چک حقوقی ماهانه زندگی می‌کردند و ۴۰ درصدشان در دلار در حساب خود نداشتند.

بن‌لادن می‌خواست ایده آمریکا، نه فروشگاه بزرگ آمریکا را نابود کند. وی رؤیای امپراتوری در سر نداشت. وی هرگز فکر حمله به آمریکا و اشغال استادیوم‌های فوتبال [آمریکایی] ما یا با خاک یکسان‌کردن سوپرمارکت بزرگ بیگلی‌ویگلی یا غیرقانونی اعلام‌کردن پیشاهنگی دختران را نمی‌کرد. وی از زنان و دختران متنفر بود، اما شرط می‌بندم عاشق شکلات با طعم نعناع بود.

وی چگونه می‌دانست ما این‌قدر دغدغه او را داریم -آن‌قدرکه به‌طور کسترده و بی‌رحمانه‌ای نیازهای مردم خود را فراموش می‌کنیم و آنها را از مراقبت‌های بهداشتی ارزانی محروم می‌کنیم- و به‌جای آن خاهه‌ایشان را آنها می‌کنیم؟ ببینید تقلید یا نه.

آیا وقتی برای آن سه هزار کشته بود که افغانستان را در مدت ۲۰ سال اشغال کردیم؟ منظورم این است که وی کل کنین بابا، علی روزها از این سه هزار نفرها در همه‌کوری کرونا از دست دادیم و کسی هم نمی‌آید نام‌شان را هرساله در وقتی مراسم بادبود بخواند. و نخیر، ما به بازار فروش خفاش در ووهان حمله نمی‌کنیم. یعنی، امیدوارم که نکنیم.

نه دوستان. مسئله چیز دیگری است. بن‌لادن دست ما را خوانده بود. کشتن وی و انحلال القاعده، ممکن است به این مفهوم باشد که ما پیروز شدیم. اما وی در عین حرمی می‌تواند تمره کار خود را ببیند. ما دشمن خوی وی، در نابسامانی به سر می‌بریم و بدجد از خود جنگیم. شبح خشت همه‌روزه ما ماست. مردان، مردان خشمگین. اکنون این حرف را

بررسی

ابزار درست‌اندیشیدن

منطق‌دانان نه درباره داوری‌هایی درخصوص خوب و بد اعمال یا حسن و قبح آنها، بلکه صرفا درباره آنچه ناظر به درست و غلط تحقق رویدادهای بشری است سخن می‌گویند. چون تعیین خوب و بد اعمال بر عهده اخلاق است و فقط دسته دوم است که دل‌مشغولی منطق به شمار می‌آید. خواه آنها را امری مربوط به گذشته لحاظ کنیم و فقط از بایستگی و نابایستگی باور به آنها بپرسیم، خواه امری مربوط به آینده که تنها دغدغه ما رخ‌دادن آنها و زمان آن رخداد باشد، می‌توان تاملات متعددی مطرح کرد که به ما کمک کند تا از اشتباهاتی که برخی به واسطه توجه‌نکردن کافی به قواعد استدلال عقلی مرتکب شده‌اند اجتناب کنیم. نخست لازم است تمایز دقیقی میان دو دسته از حقایق ترسیم شود. یکی آن حقایقی که تنها معطوف به طبیعت اشیا و ذوات پایدار آنها بوده و کاری به وجود آنها ندارد. دسته دیگر، حقایقی ناظر به وجود اشیا، خصوصا رویدادهای بشری و امکانی هستند، چیزهایی که وقتی بحث ناظر به آینده باشد، ممکن است به وجود آیند یا نیایند، و زمانی که بحث بر سر گذشته باشد، چه بسا آنها واقعا تحقق نیافته باشند. منطق، قانون صحیح‌اندیشیدن و درست فکرکردن است یعنی قواعد و قو